بسم الله الرحمن الرحیم

درس اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۳۱/۶/۱۳۹۸

مبحث لا ضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما نقل‌های مختلف روایت داستان سمره را ذکر می‌کردیم. روایت سمره دو نقل اصلی در کتب ما دارد. یک نقل از طریق زراره است، یک نقل از طریق ابی عبیدة حذاء است. نقل زراره هم از طریق ابن بکیر هست و عبدالله بن مسکان. روایت ابن بکیر هم دو شکل بود. یکی نقل کافی و به تبع آن تهذیب، یکی نقل صدوق در فقیه. روایت ابن مسکان هم در کافی وارد شده که مرسل هست. اینها یک سری بحث‌هایی دارد بعداً عرض می‌کنم.

نقل عبدالله بن مسکان در سندش علی بن محمد بن بندار عن احمد بن ابی عبدالله هست. علی بن محمد بن بندار ظاهراً نوة دختری برقی هست. علی بن محمد بن عبدالله، همان که عرض کردم ابن و ابنته کلی ازش تعبیر کرده در طریق به احمد بن ابی عبدالله همین علی بن محمد بن بندار هست که بندار اسمش عبدالله بوده، لقبش بندار بوده و کنیه‌اش ابوالقاسم. در ترجمه‌ای از ایشان در رجال نجاشی وارد شده. البته در رجال نجاشی توثیق شده ولی یک مشکلی در توثیق ایشان در رجال نجاشی هست آن این است که نجاشی مقداری درست نشناخته، تعبیری که در مورد ایشان دارد، تعبیری هست نجاشی الآن تعبیرش را دیدید. تعبیر سید فی هذه الطایفه در موردش تعبیر دارد. با تعبیر عبیدالله هم هست. سید من اصحابنا الامیین.

ایشان تعبیری که می‌کند این برای پدرش است. که محمد بن بندار، محمد بن ابی القاسم عبیدالله عمران.

شاگرد: «علي بن أبي القاسم عبد الله بن عمران البرقي المعروف أبوه بماجيلويه يكنى أبا الحسن. ثقة فاضل فقيه أديب رأى أحمد بن محمد البرقي و تأدب عليه و هو ابن بنته سمع و کتب عنه.»[[1]](#footnote-1)

استاد: یک اشکالاتی در طرق نجاشی هست، این اشکالات در بحث ما، چیزهای دیگر دارد. رابطه‌های محمد بن علی ماجیلویه آنها یک چیزهایی شده که به این بحث مربوط نیست. یک چیزی بود.

علی بن محمد بن عبدالله همان علی بن محمد بن عبدالله ابی القاسم بندار هست. اینها ثقه هستند توثیق صریح شده و بحث جدی ندارد. در سند این روایت بعض اصحابنا وجود دارد که نمی‌شود طبیعتاً سند را توثیق کرد. البته یک بحث اینجا وجود دارد، بحث کلی است که اگر ما دو تا روایت باشد، این دو تا روایت شبیه هم باشند. تفاوت‌های خیلی بسیار اندک داشته باشند، تفاوت‌هایی که انگیزة عقلایی در این تفاوت‌ها نباشد. در جعل و اضافه کردن نسبت به این تفاوت‌ها انگیزه‌ای که خصوص این تفاوت‌ها را کسی بخواهد جعل کند انگیزة عقلایی نباشد. حاج آقا می‌فرمودند که اینجا از خود اعتبار این روایات هم اثبات می‌شود. یعنی اصل ادلة حجیت خبر واحد در واقع الغاء احتمال تعمد کذب را می‌کنند. الغاء احتمال خطا یا اشتباه با آن ادله نمی‌شود. با اصل کلی عدم الخطاء که مربوط به آدم‌های ثقه نیست. اصالة الخطا برای همة انسان‌ها هست. انسان‌هایی که ضابط باشند. ضابط بودن اصل عقلایی است. ضابط یعنی کسی که از متعارف اشتباهش بیشتر نباشد. اصل عقلایی اصل ضبط هست. بنابراین اگر ما احتمال تعمد را در یک موردی منتفی بدانیم ولو به جهت مقایسة این روایت با روایت شخص دیگری خود همین به نظر می‌رسد عقلائاً اعتبار این روایت را به این وسیله هم اثبات کرد.

شاگرد: شاید روایت قبلش صحیح باشد.

استاد: بله دو تا روایت دیگر داشته باشیم که آن روایت صحیح باشد این روایت تفاوت‌هایش، تفاوت‌های جزیی هست که این کلمه را، نتیجةً در آن جزئیات این دو تا نقل با هم تعارض می‌کنند. در آن جزئیات ما مطمئنیم یک، طبیعتاً یقین داریم که اینجا یک خطایی رخ داده. اینکه این خطاء الزاماً در روایتی که به حسب سند صحیح هست رخ نداده ما نمی‌توانیم اثبات کنیم. در ما نحن فیه لاضرر و لاضرار در نقلی که ابن بکیر دارد لاضرر و لاضرار خالی است. در نقل ابن مسکان لاضرر و لاضرار علی مؤمنٍ دارد. اینکه بخواهیم بگوییم که این شخص تعمد داشته، بعض اصحابنا اینکه این وسط بوده که علی مومن این وسط اضافه کند. این چیزی نیست که انگیزة عقلایی بر اضافه کردن این عبارت باشد. اگر باشد یا باید این علی مؤمن اشتباهاً اضافه شده باشد یا اشتباهاً کم شده باشد. در نتیجه این از همان مصادیق بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه هست که اینجا باید داخل. این بحثی که قبلاً عرض کردم در این نقل، این نقل باید نقل معتبر را در این بحث فقط ملاک قرار داد. در بحث لاضرر و لاضرار این مطلب مطرح بود که نقلی که مشتمل بر لاضرر و لاضرار نیست این کأنّ نقل معتبر نیست. نقل معتبرش لاضرر و لاضرار است این مبتنی بر این هست که یک انگیزة عقلایی بر زیاد کردن یا کم کردن برای خصوص لاضرر و لاضرار تصویر کنیم. ولی اگر گفتیم نه انگیزة عقلایی در مورد لاضرر و لاضرار نیست نقل معتبری که مشتمل بر لاضرر و لاضرار هست همان نقل، نقل غیر معتبری که مشتمل لاضرر و لاضرار نیست را هم معتبر می‌کند و محل تعارض قرارشان می‌دهد.

شاگرد: علی مؤمن انگیزة عقلایی هست که بگویند امامیه فقط خودشان را محترم می‌دانند، آنها را محترم نمی‌دانند.

استاد: نگویید عقلایی با علی مؤمن بخواهد این را اثبات کند اینقدر چیزهای روشن‌تر از این حرف‌ها هست به این چیزها نمی‌رسد. این یک انگیزه‌ای که با این علی مؤمن این مطلب را افهام کند. بله یک مطلب دیگر هست، آن این است که به خاطر علاقه ای که به اینکه اینجور احترامات فقط برای امامیه است برای غیر امامیه نیست ناخواسته اضافه شده. آن یک حرف دیگر است. تعمداً بخواهد علی مومن را اضافه کند برای اینکه این مطلب را افهام کند اینها برای افهام روشن‌تر است که قبول اعمال به ایمان شرط قبول اعمال است نه اینکه روایتی که در لابلای گوشة روایت یک چیزهایی.

شاگرد: اینکه می‌فرماید اصالت عدم خطا برای ثقه و غیر ثقه بین این دو مشترک است این فکر کنم یک ذره قابل تأمل است. ما الآن می‌بینیم فرض کنید یک واقعه را دو نفر برای ما نقل کنند، یکی‌شان یک آدم پرهیزگار طلبة خیلی خوب است، یکی‌اش هم عامی است. معمولاً آن آدم ثقه‌تر و پرهیزگارترش در نقلش بیشتر به ذهنش دقت به خرج می‌دهد.

استاد: ثقه‌تر تعبیر می‌فرمایید درست است؟

شاگرد: ثقه و مشهور

استاد: اینجور نیست. شما نقلیاتی که تفاوت‌های جزئیات را شما. خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را یک ویژه‌نامة مجلة حوزه برای ایشان منتشر کرده بود. این داستان معروف است که اخلص فی العمل فان الناقل بصیر بصیر در مصاحبه‌های افراد مختلف آمده بود. آدم‌های درستی هم هستند خیلی افراد تعمد کذب هم هستند ولی متفاوت نقل کردند. بحث اینکه طرف دقیق‌تر باشد یا دقیق‌تر نباشد این به عدالت و اینجور چیزها خیلی وابسته نیست. روحیات شخصی افراد هست که یک نفر در نقلیاتش دقیق است، در ضبط یک مطلب دقت دارد.

شاگرد: نمی‌توانیم بگوییم عادتاً اینجوری است آن کسانی که شناخته‌شده‌تر، می‌دانیم که مورد اعتماد شخص ثقه است سعی می‌کند حداقل دقت بیشتری به خرج بدهد معمولاً و عادتاً نه به صورت ضابطه، نسبت به افراد مجهولی که واقعاً در جزئیات خیلی وقت‌ها دقت به خرج نمی‌دهند.

استاد: اینجور نیست. چیزهایی که در اثر مسامحه و امثال اینها اگر شخص عادل نباشد، ممکن است بعضی چیزها به خاطر، بحث سر این است که این دو تا روایت ما می‌دانیم جزئیات دو روایت عین هم هست، به هر حال اگر هم ذاتاً شخصی باشد که مسامح در تحمل جزئیات باشد در اینجا هم این جهات را نداشته. یک موقعی هست شخصی هست که ما اصلاً در اینکه در تحمل خصوصیات یک روایت دقت داشته آنها را هم خیلی احراز نکرده، ممکن است یک حرفی بزنیم.

تفاوتی که روایت ابن بکیر با ابن مسکان دارد، آن تفاوت‌هایی که دو تا روایت‌های ابن بکیر دارد اینقدر تفاوت‌هایش متفاوت نیست با روایت‌هایی که خود ابن مسکان دارد. سه تا نقل دارید، دو تا نقلش از طریق ابن بکیر است، یک نقلش از طریق ابن مسکان است. آن دو تا نقل ابن بکیر با وجود هر دو نقل از ابن بکیر است، آن تفاوت‌هایش شاید بیشتر باشد از تفاوتی که نقل ابن مسکان با آن دو تا نقل دارد. خود همین شاهد بر این است که در اینجور جزئیات اگر باشد نه به خاطر تعمد کذب.

شاگرد: تغییر ممکن است در طبقات بعد رخ داده باشد در خصوص ابن بکیر

استاد: نه، بحث من این هست که نمی‌خواهم بگویم ابن بکیر دو گونة متفاوت نقل کرده. بحث من این است که دو نقل ابن بکیر دارد، فرض این است که هر دوشان هم صحیح است. این دو نقل آدم‌های ثقاتی که نقل کردند این تفاوت‌هایی که آدم‌های ثقات ایجاد کردند از نقل یک شخصی که غیر ثقه است بیشتر است. اینجور نیست که اینجور تفاوت‌ها، اینجور تغییرات به وسیلة افراد غیر ثقه حتماً ایجاد می‌شود. افراد ثقه هم اینجور ریزه‌کاری‌ها در نقل‌هایشان می‌تواند ایجاد بشود.

نقلی که مشتمل بر لاضرر و لاضرار نیست در فقیه وارد شده به این شکل، ابی الحسن بن الصیقل عن ابی عبیدة الحذاء قال قال ابوجعفر علیه السلام قال لسمرة بن الجندب نخلة فی حادث بنی فلان فکان اذا جاء الی نخلة نظر الی شیء من اهل الرجل ؟؟؟ الرجل قال فذهب الرجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فشکی فقال یا رسول الله ان السمرة یدخل بغیر اذنی فلو ارسلت الیه

این در قطعة اوّل روایت آن گفت‌وگویی که این سمرة بن جندب با انصاری داشته این را در این نقل نیست. در این نقل که در نقل‌های زراره در هر سه نقلش اینکه انسکلقه الانصاری که ابتدا انصاری با سمره صحبت کرد در هر سه نقلش هست. بعضی‌هایش عبارت را به صورت مجمل آورده، کَلَّمه، بعضی جاهایش عبارت را ذکر کرده. ولی اصل اینکه سمره، انصاری با او صحبت کرده یکی‌اش ندارد.

فذهب الرجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فشکی، فقال یا رسول الله ان السمره یدخل علیّ بغیر اذنی فلو ارسلت الی فلو امرت انی استأذن حتی تأخذ اهلی حضره منه فلو، این لو بگوییم خوب است این، آن لو به معنای تمنّی، لو تمنّی فکر می‌کنم اصلش همین لو شرطیه است، جزای محذوف داشته ولی این جزای محذوف کم کم در معنای خود لو درج شده که به طوری که خود لو کأن آن معنای جزای محذوف، اگر یک چنین چیزی بود خیلی خوب بود. در معنای لو قرار گرفته که در نتیجه لو تمنی الآن مفاد آن تمنّی را از لو می‌فهمیم ولی اصلش به این شکل بوده. این حالا شاید آن حالت تمنّی، تمنّی خیلی وقت‌ها در جاهایی هست که آن حادثه هنوز امکان عمل شدن نباشد. این لو ارسلت به آن معنا نیست. اگر این کار را بفرمایید خیلی خوب است. ترجّی است.

شاگرد: لو به صورت عادی امتناعیه است، فرضی که شما می‌گویید در حالتی است که لو امتناعیه نباشد.

استاد: بله این لو امتناعیه نیست.

این لو به معنای امتناعیه نیست.

فارسل الیه رسول الله صلی الله علیه و آله و انفدعا فقال.

نمی‌خواهم وارد بحث لو بشوم که دلالت لو بر تمنی نکته‌اش چی است. نکته‌ای دارد خود لو به تنهایی باشد.

فارسل الیه رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا فقال یا سمره استأذن انتَ اذا دخلت ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله یسرّک ان یکون لک عذق فی الجنة بنخلة قال لا قال لک ثلاث قال لا قال ما اراک یا سمره الّا مضارا اذهب یا فلان تقطعها و اضرب بها وجهه.

اینجا می‌بینید این نقلی که اینجا هست در قطعات مختلف این نقل یک نوع تلخیصی آدم کاملاً در آن حس می‌کند. نقل ابتدا می‌گوید آن سمرة بن جندب آن انصاری با او گفت‌وگو کرده، آن صحبت نیست. آن صحبت اینکه انصاری، پیغمبر می‌گوید که یک معامله کنید بحث معامله هم در اینجا نیست. معامله را بالا بردن و امثال اینها در آن نیست. از همان ابتدا لک عذق فی الجنة بنخلتک هست، قال قال لک ثلاث قال لا. فقط اینجا در آن نقل به بهشت که می‌رسید دیگر بهشت را قبول نمی‌کرد بهشت را بالا نمی‌برد. ولی اینجا به بهشت که رسید لک ثلاثة، سه تا بهشت، یک مقدار معامله آن کم و زیادی که صورت می‌گیرد در اصل بهشتی هست و الا نخل‌های دنیایی آن معاملات صورت نگرفته. ما اراک سمرة الا مضاراً، به جای تعبیر لاضرر و لاضرار صغرای مضار بودن فقط، انّک رجل مضار، در نقل‌هایی که ما در نقل ابن بکیر لاضرر و لاضرار که به عنوان کبرای کلی هست، دو تا نقلش وارد شده. نقل صغرایش نیست. در نقل ابن مسکان، انّک لک مضار و لاضرر و لاضرار علی مؤمن هست، صغری وکبری. در نقل ابی عبیدة حذاء فقط صغرایش است، ما لک یا سمرة الا مضاراً. آن کبرایی که لاضرر و لاضرار در نقل ابو عبیدة حذاء وارد نشده.

بحث سندی هست که بحث می‌کنم. فرض کنیم که این نقل از جهت سندی معتبر نباشد. اگر از جهت سندی هم معتبر نباشد به نظر می‌رسد که این تکه‌هایی که در این روایت، در این روایت قطعات مختلفی، روایت جنبة تلخیص‌واری شده. یک حالت خلاصه‌گونه در این روایت که بگوییم که تعمد داشته راوی در حذف خصوصی، همان بحثی که در مورد روایت ابن مسکان که تعمد بر کذب در اینجا احتمالش نمی‌دهد اگر باشد باید در جهتی عواملی غیر از تعمد کذب تغییرات روایت ابی عبیدة حذا و روایت زراره صورت گرفته باشد، به نظر می‌رسد همان جهت هست که اینجا تغییراتی، یک نوع تلخیص روایت به صورت تلخیص‌وار نقل شده. شاید بشود، حالا روایت جنبة تلخیص دارد اینکه در نقل زراره لاضرر و لاضرار هست و در نقل ابی عبیدة حذاء نیست آیا ما می‌توانیم، بنابراین ما گفتیم که نقل ابی عبیدة حذاء ذاتاً معتبر است یا به جهت اینکه ما احتمال تعمد کذب نمی‌دهیم این خودش باعث می‌شود که عقلاءاً معتبر باشد نبودن عبارت لاضرر و لاضرار در نقل ابی عبیدة حذاء را چگونه توجیه کنیم. بحثی که آیا این از مصادیق دوران امر بین زیاده و نقیصه است یا از بحث زیادة الثقه است. این داخل در کدام دو تا بحث هست. که عرض می‌کردیم تفاوت این دو تا نقل طبق آن چیزی که از کلمات آقایان استفاده می‌شود این هست که در بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه یک نوع شهادت سلبیه وجود دارد در اینکه این عبارت نبوده است. ولی در بحث زیادة الثقة این شهادت سلبیه وجود ندارد. و همین نکتة نبودن شهادت سلبیه باعث می‌شود که این روایت را زیاده‌اش را معتبر بکند. فکر می‌کنم مشکل بگوییم شهادت سلبیه دارد با توجه به روایت ابی عبیدة حذا جنبة تلخیص‌واری دارد. حالت تلخیص‌گونه‌ای در آن وجود دارد که بگوییم این شهادت سلبیه وجود دارد خیلی سخت است.

یک بیانی حاج آقا داشتند، می‌فرمودند که بحث زیادة الثقه هم اعتبار زیادة الثقة به اعتبار این است که بعد از اینکه ثقه این زیاده را نقل کرد، عرف می‌گوید آن کسی که آن نقیصه را نقل کرده در مقام بیان جمیع خصوصیات روایت نبوده. این هم به نظر می‌رسد این بیان هم در اینجا پیاده بشود، ذاتاً هم روایت ابی عبیدة حذا را ما نگاه بکنیم، تصور کنیم که در مقام بیان همة خصوصیات روایت هست، وقتی مقایسه می‌کنیم با روایت زراره، آن خصوصیاتی که در روایت زراره هست به خصوص در بعضی از نقل‌هایش هم که بی‌تردید نقل معتبری هست، این خودش باعث می‌شود که ما این دو تا نقل را که کنار هم بگذاریم عرف متعارف می‌گوید در نقل ابی عبیده در مقام بیان خصوصیات نبوده، در مقام اختصار بوده. وقتی در مقام اختصار هست ما اراک یا سمره الا مضارا که لاضرر و لاضرار اینجا در جایی که طرف می‌خواهد اختصار کند اینها یک تکه حذف شده باشد این احتمالش.

شاگرد: لاضرر کبراست دیگر.

استاد: اشکال ندارد، صغرایش را آورده.

شاگرد: مسلم بوده همین که صغرا حساب کند کافی است.

استاد: نه گاهی اوقات در مقام تلخیص اختصار کرده به ذکر صغری و مطوی گرفتن کبرا را، کأنّ آن کسی که در مقام، نه اینکه با تأمل و دقت این را حذف کرده باشد. بحث این است که کسی که در مقام اختصارگویی هست، خیلی وقت‌ها بعضی ویژگی‌هایی که در کلام هست، این ویژگی‌ها ناخواسته در کلامش حذف می‌شود. این ناخواسته بودن می‌تواند به جهت اینکه همان کأنّ صغری چون یک نوع دلالت اجمالی به کبرای مطوی دارد، امثال اینها، همین باعث بشود کسی که در مقام اینکه می‌خواهد اجمالی از آن قضیه را سریع بگوید و رد بشود به همان صغرا اکتفا بکند. منبری‌ها گاهی اوقات در مقام ذکر خصوصیت کامل یک روایت هست، گاهی اوقات می‌خواهد یک اشاره‌ای به روایت کند. اشارة به روایت فرق دارد به جای اینکه می‌خواهد کل روایت را نقل کند. اینکه به نظر می‌رسد که نبودن لاضرر و لاضرار در نقل ابی عبیدة حذاء با توجه به اینکه مقایسة روایت ابی عبیدة حذاء، یک تکة آن لک ثلاثة آن تفاوتش، تفاوت باید یکی از اینها اشتباه شده باشد، اینکه در بهشت که رسید دیگر آن، این پیداست که یک نوع مساومه‌ای پیغمبر کرده، نرخ را بالا برده اما نرخ نخلة دنیایی را بالا برده یا آن طرف معامله‌اش نخلة دنیایی بوده یا نخلة اخروی بوده، تفاوت هست، یکی از این دو تا اشتباهی در آن رخ داده. ولی آن را نمی‌گویم. خصوصیات دیگر روایت اصلاً کلیت این روایت بنابر یک نوع اختصار هست.

همة اینها شفاهی هست. نقل زراره سه نقل دارد، هر سه نقل در جزئیات تفاوت دارد. نقل ابن بکیر هم در جزئیات تفاوت دارد. نمی‌شود همان اوّل، امام گفته باشند تفاوت را نوشته باشند. این تفاوت‌ها، تفاوت‌هایی هست که بین زمان تحمل حدیث و کتابت حدیث فاصله افتاده که این تفاوت‌ها در آن ایجاد شده. و الا معمولاً اگر مستقیم بگوید این تفاوت‌ها حاصل نمی‌شود. غرضم آن نکته هست که روایت ابی عبیدة حذاء با مقایسة با روایت زراره یک نوع بناء بر تخلیص در آن احساس می‌شود و این بنا بر تلخیص که عرف اگر ذاتاً هم روایت ابی عبیدة حذا را در آن شهادت سلبیه بگیرد بعد از ملاحظة روایت زراره اینکه ابی عبیدة حذاء در مقام ذکر تمام الفاظ امام علیه السلام آمده باشد را دیگر قائل نیست. این همان جمع عرفی است که بین روایت زراره و ابی عبیدة حذاء اقتضاء می‌کند که بگوییم ابی عبیدة حذاء. اگر خصوص این بود ما نمی‌توانستیم. نمی‌خواهیم بگوییم که در همة موارد یک اثباتی و یک نفی‌ای کنار هم، یعنی یک نقل مشتمل بر زیاده و یک نقل مشتمل بر نقیصه وجود داشته باشد عرف این دو تا را که کنار هم بگذارد می‌گوید نقل مشتمل بر زیاده آن اصیل است و نقل مشتمل بر نقیصه شهادت سلبیه ندارد. آن بحث جمع عرفی که حاج آقا مطرح می‌کردند یک بحث کلی می‌خواهد. حاج آقا کلی نمی‌خواستند مطرح کنند، بحث این است که باید خصوصیات مورد را دید. آیا با توجه به خصوصیاتی که در مورد وجود دارد باز هم بعد از ملاحظة به این دو روایت آن روایتی که مشتمل بر نقیصه، یعنی نقیصه را ندارد و نقیصه دارد، باز ما در آن شهادت سلبیه می‌بینیم. به نظر می‌رسد دیگر اینجا شهادت سلبیه در روایت ابی عبیدة حذاء ولو به ملاحظة روایت زراره احساس نمی‌شود.

شاگرد: اگر اینجوری مطلب را جلو بگوییم یک لازمه‌ای دارد لازمه‌اش این است که بگوییم دست کم از فهم آقای ابو عبیدة حذاء اینجوری است که این تلخیص کردن مضر به آن معنا نیست. یعنی فهمی که از لاضرر و لاضرار فی الاسلام یا هر چی اصل مطلب داشتیم این نوع از تلخیص را، آن وقت این بعضی از تئوری‌هایی که آقایان دربارة لاضرر و لاضرار ارائه می‌دهند سازگار نیست. یعنی اگر بگوییم فهمی که از ابی عبیدة حذاء اینجور است که این را مخل نمی‌دانسته که آن تعبیر.

استاد: ما اراک سمرة الا مضارا اذهب یا فلان فاقطعها و اضرب بها وجهه یک نوع. ما اراک سمرة الا مضارا یک صغرایی هست که اذهب یا فلان فاقطعها و اضرب بها وجهه نتیجه‌اش هست. یک کبرایی اینجا هست انت مضارٌ فلا حق لک فی عصرک. یک تفریعی هست که آن تفریع صغرایش ذکر شده کبرایش مطوی هست.

شاگرد: اگر کبرایش ذکر بشود سعه‌اش بیشتر نمی‌شود؟

استاد: نه.

شاگرد: روایت دیگر نداشت همینجوری

استاد: بله همینجوری است. خودش هم کبرا حساب نمی‌شود. اینجور نیست که این ما اراک یا سمرة الا مضارا استفادة آن جهت نشود.

البته یک نکته‌ای در مورد این وجود دارد، آن این است که لاضرار، آن چیزی که در این تطبیق می‌شده لاضرار که همین نکته در روایت چیز هم انت رجل مضار، در نقل ابن مسکان هم وقتی تطبیق می‌کند انک رجل مضار را تطبیق کرده.

شاگرد: آن که در سعة مفاد تأثیر دارد، آن باعث می‌شود یک جای دیگر هم شامل بشود.

استاد: آن کبرای مطوی‌اش همین است. فرض کنید می‌گوییم الخمر مسکر فلا تشربه. با اینکه بگوییم الخمر مسکر و کل مسکرٍ حرام فلا نشرب.

شاگرد: لاضرر که افهام نمی‌شود.

استاد: نه لاضرار را می‌گوییم. آن لاضرر آن را نمی‌توانیم اثبات کنیم که حتماً لاضرر را داشته. غرض آن تکه‌ای اصلاً این روایت رویش تکیه دارد لاضرار است. لاضرر و لاضرار هم به اعتبار لاضرار پیغمبر آورده. قانون کلی لاضرر و لاضرار بوده.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

[پایان]

1. رجال‏النجاشي ص : 261 [↑](#footnote-ref-1)